

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینة ایران

بهرام رحمانی

۲۱ می ۲۰۱۳

روز نمایش انتخابات ریاست جمهوری در ایران را

به روز اعتراض عمومی تبدیل کنیم!

در این مطلب، قبل از این که چه کسی و چه گرایشی نامزد ریاست جمهوری حکومت اسلامی ایران است، بررسی پیش شرط هائی ابتدائی و بدیهی برای برگزاری یک انتخابات در چارچوب «دموکراسی پارلمانی» موجود در یک کشور مطرح است. یعنی بحث در این مطلب بر سر طبقات و کشمکش طبقاتی نیست، بلکه بحث بر سر آن است که در یک سیستم بورژوائی، چه فاکتورهای اساسی و مهمی زیربنای یک انتخابات را تشکیل می دهند.

در کشوری که سانسور و اختناق غوغا می کند؛ انسان ها در خیابان ها به دار آویخته می شوند؛ در کشوری که مأمورین حکومتی و گروه های مرتجع مذهبی و خرافی، در خیابان ها به زنان و جوانان توهین می کنند؛ در کشوری که آزادی بیان و قلم و اندیشه وجود ندارد؛ در کشوری که هیچ رسانه مستقلی وجود اجازه فعالیت ندارد؛ روزنامه نگاران و وبلاگ نویسان و نویسندگان نیز همواره مورد تهدید قرار می گیرند و زندانی و شکنجه می گردند؛ یا در زیر شکنجه جان می بازند؛ در کشوری که هیچ سازمان سیاسی و حزبی فعالیت آزادانه و علنی ندارد؛ در کشوری که هیچ نهاد و شورا و سندیکا و انجمن کارگران، دانشجویان و جوانان، زنان، نویسندگان و هنرمندان وجود ندارد؛ به علاوه مهم تر از همه زنان که نیمی از جامعه را تشکیل می دهند بر اساس ایدئولوژی ارتجاعی مذهبی حکومتی، حتی حق کاندید شدن برای ریاست جمهوری ندارند و کاندیداها باید مرد، شیعه و معتقد به ولایت فقیه باشند؛ دیگر انتخابات چه معنی دارد؟

وجود حکومتی چون حکومت اسلامی ایران در قرن بیست و یکم شرم بشریت است. امروزه هنوز حق انتخاب کردن و انتخاب شدن آزادانه شهروندان، یکی از حقوق طبیعی و مسلم آن هاست! در حالی که هنوز در ایران، این حق از مردم سلب گردیده است. اگر قرار است ریاست جمهوری را مردم انتخاب کنند دیگر شورای نگهبان که اولین انتخاب را انجام می دهد و همه کاندیداها را از غربال حاکمیت و ارگان های امنیتی آن می گذارند چه صیغه ای است؟ اگر قرار است حرف اول و آخر را درباره انتخاب را نه رأی مردم، بلکه رهبر بزند دیگر مردم و رأی آن ها در این وسط چه نقشی دارد؟

همه شواهد حاکی از آن است که حکومت اسلامی، ماه هاست در جهت میلیتاریزه جامعه گام برمی دارد تا به رغم خود، با زهر چشم گرفتن از مردم، این نمایش مسخره خود را بدون در دسر پشت سر بگذارد. هم زمان کشمکش ها و رقابت ها و خط کشیدن ها در میان جناح بندی های حکومت نیز تشدید شده است. طرفین اتهامات سنگینی به همدیگر وارد می کنند و در لابه لای این درگیری های لفظی شان، گوشه هایی از سوء استفاده ها و دزدی هایشان نیز به رسانه ها کشیده می شود.

برای مثال، علی سعیدی نماینده خامنه ای در سپاه پاسداران، گفته است: «*وظیفه ذاتی سپاه، مهندسی معقول و منطقی انتخابات است*». به این ترتیب، اگر نقش سپاه در گذشته در تعیین روند انتخابات و سرکوب اعتراضات سرپوش گذاشته می شد اکنون به صراحت و آشکار سپاه را پس از عرصه اقتصادی و نظامی، وارد صحنه سیاسی کشور نیز کرده اند تا این نیروی نظامی عرب و وحشت و ترور و کشتار، از آمادگی کامل برای سرکوب اعتراضات احتمالی مردم از جمله در رابطه با تعیین اکنون سپاه پاسداران نه به عنوان نیروی حفاظت حکومت اسلامی، بلکه به عنوان نیروئی که در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دیپلماتیک و امنیت کشور نقش و نفع مستقیم دارد. از این رو، هر لحظه و هر جا فرماندهان سپاه صلاح بدانند بدون دستور گرفتن از کسی، می توانند دست به سرکوب و کشتار بزنند. حتی اگر لازم بدانند در درون دستگاه حکومتی نیز دست به کودتا و تصفیه درونی بزنند.

اما برخی وقایع سال ۸۸، عملاً نشان داد که هر جا نیروهای مردمی با عزم و اراده محکم و هم دل در مقابل حملات این نیروی مخوف ایستادگی کردند نه تنها آن ها را وادار به عقب نشینی نمودند، بلکه به دست خالی و با چوب و سنگ این نیروی ترور تا دندان مسلح را در تنگناهای جدی نیز قرار دادند. یعنی در جایی که مردم با قدرت و همبستگی علیه حاکمیت وارد صحنه سیاسی کشور شوند نه سپاه و بسیج، بلکه همه نیروهای سرکوبگر حکومت در مقابل امواج خروشان مردم تاب و توان مقاومت نداشته و مجبور به عقب نشینی شده اند؛ چه بسا نیروهای پائینی نیروهای سرکوبگر با سلاح خود به صف مردم پیوسته و لوله تفنگ خود را به سوی نیروهای دولتی چرخانده اند. جامعه مان این نمونه را در انقلاب ۱۳۵۷ خود، تجربه کرده است.

اکنون حدود سی و چهار سال از حاکمیت خونین جمهوری اسلامی در ایران می گذرد. در این بیش از سه دهه، هم زمان با سانسور و سرکوب، شکنجه و اعدام، حرکتی نیز به نام «انتخابات» نیز در جریان بوده است. در این میان، مهم ترین سؤال این است که در پی این انتخابات ها، چه تغییر و تحول مثبتی در عرصه آزادی و برابری و زیست و زندگی و کار مردم به وجود آمده است؟! آیا سانسور و اختناق کاهش پیدا کرده است؟! آیا بی کاری کم شده است؟! آیا آپارتاید جنسی کم شده است؟! آیا کودکان کار و خیابانی کم شده است؟! آیا سرکوب و زندان و شکنجه تخفیف یافته است؟! آیا دست مزد کارگران افزایش یافته است؟! آیا رفاه اجتماعی و خدمات شهری بیش تر شده است؟!...

صراحتاً جواب همه این سؤال های بالا منفی است! بنابراین، انتخابات در ایران در واقع اسم رمز تقسیم کار دوره ای جناح های درونی حکومت در حاکمیت و قدرت و ثروت کشور، به ویژه بقای حکومت اسلامی است. هم چنین هدف حکومت اسلامی از راه انداختن سیرک شبه انتخاباتی، هدف توهم پراکنی در نزد افکار عمومی جامعه ایران و جهان را دنبال می کند که تصور کنند در حاکمیت ارتجاعی و خونین جمهوری اسلامی، انتخابات نیز برگزار می شود و مردم با رأی خود، تغییرات مثبتی در جامعه و در زیست و زندگی خود به وجود می آورند.

اگر نخستین انتخابات های حکومت اسلامی را به یاد بیاوریم یعنی از زمان بحث انتخابات مجلس تا ۲۴ اسفند ماه [حوت] ۵۷، زمان برگزاری انتخابات، اغلب مناطق ایران مانند کردستان، آذربایجان، ترکمن صحرا، گنبد،

خوزستان، سیستان و بلوچستان، شیراز، میانه و قائمشهر و... شاهد درگیری‌های لفظی و مسلحانه، اعتصابات و تحصن‌های مختلف بود؛ در همه شهرهای ایران زنان، در اعتراض به اجباری شدن حجاب، مشغول راه پیمائی‌ها بودند؛ در دانشگاه‌ها، برخی کارخانه‌ها، مدارس و... اعتراض و اعتصاب در جریان بود؛ و به طور کلی بخش آگاه و کمونیست و سکولار جامعه، سعی می‌کردند مرعوب تهاجمات وحشیانه و زورگویی‌ها و قلدری‌ها و رعب و وحشت گروه‌های اسلامی و در رأس همه «خمی‌نی» نشوند؛ وقتی صبح روز برگزاری انتخابات، در دفتر روزنامه بامداد در تهران و مقابل رستورانی در منطقه عباس‌آباد تهران، دو بمب منفجر شد، در قروه، بهار مهران، سقز، بانه، مریوان و سنندج به دلیل درگیری و اعتصاب غذا انتخابات متوقف شد. در چندین شهر فارس از جمله اقلید، فیروزآباد، قیر و کازین ۴۶ صندوق رأی‌گیری به آتش کشیده شد، بازاریان کرمانشاه در اعتراض به نحوه برگزاری انتخابات تحصن کردند و در خلخال اعتراض کنندگان در اعتراض به نحوه برگزاری انتخابات، فرماندار و اعضای انجمن نظارت را به گروگان گرفتند.

روزنامه‌های مختلف آن زمان که هنوز به طور کامل تسلیم حکومت نشده بودند وقایع روز انتخابات در سراسر کشور را انعکاس دادند. از جمله از زمان شروع بحث انتخابات مجلس تا ۲۶ حوت، زمان برگزاری انتخابات، اغلب مناطق ایران، به خصوص، شیراز، میانه و قائم شهر شاهد درگیری‌های لفظی و مسلحانه، اعتصابات و تحصن‌های مختلف بود. (روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۸/۱۲/۴، شماره ۱۶۸۰۱، صص ۳-۱) و حتی صبح روز برگزاری انتخابات، در دفتر روزنامه بامداد در تهران و مقابل رستورانی در عباس‌آباد تهران، دو بمب منفجر شد، در قروه، بهار همدان، سقز، بانه، مریوان و سنندج به دلیل درگیری و اعتصاب غذا، انتخابات متوقف شد. در چند شهر فارس، از جمله اقلید، فیروزآباد، قیر و کازین، ۴۶ صندوق رأی‌گیری به آتش کشیده شد. (روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۸/۱۲/۲۵، شماره ۱۶۰۹۹، صص ۲-۱) بازاریان کرمانشاه در اعتراض به نحوه برگزاری انتخابات تحصن کردند و در خلخال اعتراض کنندگان در اعتراض به نحوه برگزاری انتخابات، فرماندار و اعضای انجمن نظارت را به گروگان گرفتند. (روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۸/۱۲/۲۶، شماره ۱۶۱۰۰، صص ۱۲)

مرحله دوم انتخابات در حالی برگزار شد که از زمان برگزاری مرحله اول تا زمان برگزاری مرحله دوم، همچنان تظاهرات، اعتصابات و درگیری‌های مسلحانه پراکنده ادامه داشت و حتی به دلیل وخامت اوضاع شهرهای پاوه، میان‌دوآب، ماکو، سنندج، سقز، بانه، مریوان، فیروزآباد فارس، نقره، بندر لنگه، بهار همدان، بویراحمد، قطور، فریدون، هشتگرد، بستان‌آباد، ورزقان، مغان، چابهار، درگز و شیروان در آن‌ها انتخابات مرحله دوم برگزار نشد. (روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۸/۱۲/۲۶، شماره ۱۶۱۰۰، صص ۱۲ - خواجه سروی، غلامرضا؛ پیشین، صص ۲۷۸)

بنابراین، بسیاری از مناطق ایران از همان آغاز انتخابات حکومت اسلامی را غیرواقعی و تحمیلی و تقلبی ارزیابی کردند و در آن شرکت نمودند و اکنون نیز گرایش به عدم شرکت در چنین سیرک‌های حکومتی در جامعه ایران، بیش‌تر شده است.

از سوی دیگر، همه آمارها و تحلیل‌ها و شواهد نشان می‌دهند که حکومت اسلامی در یک بن بست اقتصادی، سیاسی و اجتماعی گیر کرده است و نه راه پیش و نه راه پس دارد. بنابراین، به نفس تنگی سیاسی افتاده و به دنبال راه‌گریزی می‌گردد.

اقتصاد ایران به شدت بحرانی است و قیمت کالاهای ضروری مردم نیز به طور روزانه و سرسام‌آوری هم‌چنان بالا می‌رود؛ هم‌اکنون بسیاری از مردم حتی از دسترسی به دارو و درمان محروم شده‌اند؛ بسیاری از صنایع کشور تعطیل و یا در معرض ورشکستگی قرار دارند؛ صدها هزار کارگر شاغل در بخش‌های مختلف صنایع بی

کار شده و به صف طولانی میلیون ها کارگر بی کار و جوانان جویای کار پیوسته اند. در این میان، سران و مقامات حکومت اسلامی، به زیست و زندگی شهروندان اهمیتی نمی دهند و به وظایف خود به عنوان حکومت عمل نمی کنند و تنها به فکر سر پا نگاه داشتن ماشین حکومتی، حتی هم اکنون زیست و زندگی و امنیت جانی و مالی و شغلی ده ها میلیون انسان نیز به خطر انداخته اند، شرکت در انتخابات چنین حکومت جانی، بی تفاوتی مردم به زیست و زندگی خودشان را نشان می دهد. ادامه این وضعیت، نشان می دهد که هنوز بخش عظیمی از مردم ایران، به منافع خود و جامعه شان آگاهی ندارند از این رو، هنوز جناح های رنگارنگ جنایتکار و تبهکار و مافیائی حکومتی هر چهار سال یک بار آن را به دنبال اهداف و سیاست های ارتجاعی خود می کشانند. هم اکنون هم کشمکش های جناحی در رده های بالای حاکمیت اوج گرفته و هم وضعیت موجود و بحران های اقتصادی و آسیب های اجتماعی در جامعه، برای اکثریت مردم ایران غیرقابل تحمل شده است؛ زمینه را بیش از پیش برای اعتصابات و اعتراضات فراهم کرده است. ترس سران و مقامات حکومت اسلامی در همین نقطه است و آن ها نگرانند که دیر یا زود جامعه ایران همانند بمبی منفجر خواهد شد بنابراین، حکومت اسلامی، در بد مخصه و بن بستگی گیر کرده است.

آن چه که تاکنون به داد حکومت اسلامی رسیده است عدم حضور فعال و مبارزه طبقاتی جنبش های سیاسی - اجتماعی در جامعه ایران و بی تفاوتی بخش عظیمی از مردم ایران به وضع موجود است. به قول معروف بالائی ها نمی توانند حکومت کنند و پائینی ها نمی خواهند اما آن چه که به بقای وضع موجود می انجامد عدم حضور فعال و آگاهانه جنبش های سیاسی - اجتماعی و روشنفکران و سازمان گران در عرصه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور است. اگر این روند، هم چنان به روال سابق ادامه یابد نه تنها می توان حدس زد که آینده خوبی در انتظار جامعه ایران نیست، بلکه بسیار نگران کننده هم هست!

هم اکنون از یک سو بی کاری، تورم، گرانی و فقر، به ویژه نیروی جوان پرتحرکی که نیازها و مطالبات زیادی هم دارد، زمین گیر کرده و اغلب انرژی آن ها در کارها و مشغله های حاشیه ئی و کاذب به هز می رود و یا به دام اعتیاد، تن فروشی، بزهکاری و غیره سوق داده شده اند؛ و از سوی دیگر دزدی ها و سوء مدیریت، راه انداختن بازارهای سیاه و باندبازی، رانت خواری، رشوت خواری به ویژه توسط باندهای مختلف حاکمیت، و عدم توجه به زیست و زندگی شهروندان، سبب شده است که بخش عظیمی از خانواده های ایرانی در معرض انواع و اقسام مشکلات و معضلات و خطرات فروپاشی و طلاق و غیره قرار گیرد.

فقط یک رقم اختلاس از بانک های دولتی ایران، سه میلیارد دالر بوده است. آیا با همین سه میلیارد دالر، زندگی چند هزار خانواده ایران را می توان از معرض فروپاشی و خطرات دیگری که در کمین آن هاست نجات داد؟!

در حالی این بحران های اقتصادی ایران عمیق تر شده است که در دوره هشت سال ریاست جمهوری احمدی نژاد، با افزایش بی سابقه قیمت نفت در بازارهای جهانی، حدود ۱۰۲۷ میلیارد دالر به خزانه ایران واریز شده است که بخشی عمده آن از منبع فروش نفت حاصل شده است. در واقع می توان این دوره از تاریخ ایران را به لحاظ اقتصادی و درآمد یک دوره طلائی و بی سابقه و بی نظیر نامید. اما به اقرار برخی نمایندگان مجلس و مقامات حکومتی، تقریباً روشن نیست که نصف این مبالغ در کجاها هزینه شده است و این همه بحران اقتصادی ایران عمیق و وسیع تر شده است؟!

اخیراً بر اساس تحقیقاتی که به تازگی در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفته، بیش از ۲۰ درصد جمعیت کشور در گروه سنی ۱۹ تا ۲۹ سال قرار دارند. هیجان، شور و شوق، تحریک پذیری، امید به آینده، ادامه

تحصیل، شغل فراخور حال، ازدواج، تضاد طبقاتی، آرزوهای دست یافتنی و ... از نیازها و نقاط مشترک این گروه سنی است.

بیش از ۱۶ درصد جمعیت در گروه سنی ۳۰ تا ۳۹ سال، نزدیک به ۱۲ درصد در گروه سنی ۴۰ تا ۴۹ سال، بیش از ۸ درصد هم در گروه سنی بالای ۵۰ تا ۵۹، بیش از ۴ درصد در گروه سنی ۶۰ تا ۶۹ سال، و حدود ۴ درصد هم بالای ۷۰ سال قرار دارند. هم چنین حدود ۲۴ درصد در گروه سنی زیر ۱۴ سال و بیش از ۸ درصد بقیه جمعیت در گروه سنی ۱۵ تا ۱۹ سال قرار دارند.

بر اساس آمارهای رسمی مرکز آمار ایران، در میان استان‌ها [ولایات] هم استان [ولایت] لرستان با بی‌کاری ۵۹ درصدی جوانان، رتبه اول بی‌کاری را در سطح کشور دارد. استان گیلان با ۵۴ درصد و ایلام با ۴۶ درصد در رتبه‌های بعدی قرار دارند.

این ارقام تکان دهنده که تعدیل شده هم هستند هنگامی اعلام می‌شود که بسیاری از جوانان ایرانی، امید به پیدا کردن کار مناسب و تشکیل زندگی و خانواده ساده انسانی خویش در حکومت اسلامی را از دست داده‌اند.

از سوی دیگر، به گزارش امروز ایسنا، یکشنبه ۲۹ اردیبهشت [ثور] ۱۳۹۲ برابر با ۱۹ می ۲۰۱۳، با تصویب مجلس شورای اسلامی علاوه بر افزایش ۳۸ درصدی قیمت فرآورده‌های نفتی در مرحله دوم هدف مندی یارانه‌ها، باز هم نرخ سوخت مایع افزایش می‌یابد.

طبق تصویب نمایندگان مجلس شورای اسلامی، قیمت هر لیتر فرآورده‌های نفتی برای توسعه شبکه خطوط لوله انتقال نفت خام و فرآورده‌های نفتی و تأمین منابع مالی برای توسعه پالایشگاه‌ها - علاوه بر افزایش ۳۸ درصدی نرخ سوخت در مرحله دوم هدف مندی یارانه‌ها - ۵ درصد افزایش خواهد داشت.

پیش از این مجلس شورای اسلامی، با تصویب درآمد ۵۰ هزار میلیارد تومانی دولت از محل اجرای هدف مندی یارانه‌ها مجوز افزایش ۳۸ درصدی قیمت حامل‌های سوخت را صادر کرد که بر این اساس قیمت بنزین سهمیه‌ای ۵۵۰ و بنزین آزاد به هزار تومان افزایش می‌یابد. اما افزایش ۵ درصدی، نرخ بنزین سهمیه‌ای را به ۵۸۰ تومان و آزاد را ۱۰۵۰ تومان برای هر لیتر می‌رساند.

البته در مصوبه جدید مجلس مشخص نشده است که دولت باید افزایش پنج درصدی فرآورده‌های نفتی را برای همه فرآورده‌ها به یک نسبت اعمال کند یا این که در این زمینه نیز آزادی انتخاب دارد. بی تردید با افزایش قیمت بنزین هم کالاهای و مخارج رفت و آمد شهری و بین شهری، باز هم گران تر خواهد شد. بنابراین، دولت و مجلس حکومت اسلامی، دست به دست هم داده‌اند تا کسر بودجه خود را با گران کردن کالاهای ضروری مورد نیاز مردم و دست درازی به سفره خالی و بی‌رنگ مزدگیران و محرومان جامعه تأمین کنند!

کالاهای مورد نیاز مردم در سال جاری، چندین برابر افزایش یافته و به اقرار برخی مقامات حکومتی، قدرت خرید مردم ۷۰ درصد پائین آمده است. در حالی که خط فقر در ایران، حدود دو میلیون تومان است دستمزدهای کارگران برای سال ۹۲، چیزی در حدود ۴۸۰ هزار تومان است.

اظهارات فعالان جنبش‌های اجتماعی مستقل، تحلیل‌گران، اقتصاددانان و محققان و جامعه‌شناسان مستقل، حتی نمایندگان مجلس ارتجاع، دستگاه‌های نظارتی، اقتصاددانان حکومتی و تیتروهای درشت روزنامه‌های حکومتی، همگی حاکی از آن است که اقتصاد ایران، شدیداً به دست انداز افتاده و وضعیت بسیار وخیم و نامطلوبی دارد. در حالی که ۸۰ درصد اقتصاد ایران دولتی و عمدتاً از منبع فروش نفت حاصل می‌شود هم اکنون بر اساس آمارهای رسمی، فروش نفت به دلیل تحریم‌های بین‌المللی و عدم دسترسی به تکنولوژی مدرن، به کم‌تر از نصف تنزل

یافته است. افزایش سرسام آور قیمت‌ها، کاهش بی سابقه و چشم گیر ارزش ریال در مقابل ارزهای خارجی به ویژه دالر، کسری بودجه کلان، بی اعتمادی بیشتر نسبت به وعده های سران و مسئولین حکومتی، دلالتی و واسطه گری، پائین آمدن سطح تولید کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی، کاهش رشد بخش کشاورزی و آسیب، بی کاری پنهان و آشکار، گرانی مسکن و اجاره بها، تأمین هزینه های تحصیلی و بهداشتی کودکان و جوانان، همه و همه به دغدغه های روزمره معیشتی مردم و مشکلات زندگی شهروندان تبدیل شده اند و وضعیت بحرانی اقتصادی ایران را به نمایش و قضاوت افکار عمومی می گذارند.

در سطح بین المللی نیز تقریباً هیچ دوستی برای ایران باقی نمانده است و تنها هم پیمان حکومت اسلامی، حکومت سوریه و حزب الله لبنان است که آینده آن ها هم تیره و تار است. حکومت سوریه، تاکنون با حمایت های بی دریغ و کلان اقتصادی و نظامی حکومت اسلامی و سپاه پاسدارانش، بیش از ۸۰ هزار شهروند بی دفاع و بی سلاح مخالف حکومت بشار اسد را قتل عام کرده اند و میلیون ها انسان را نیز از خانه و کاشانه شان رانده اند. همه شواهد نشان می دهد که حکومت بشار اسد، رفتنی است و هیچ کس در این مورد شک و تردیدی به خود راه نمی دهد. بنابراین، حکومت اسلامی، در سطح بین المللی و منطقه ئی نیز با بحران دیپلماتیک روبه رو است. حالا چنین حکومتی، مورد نفرت اکثریت شهروندان جامعه ایران و هم چنین افکار عمومی انسان دوست و مترقی جهان است؛ در چنین وضعیتی، بی تردید هیچ انسانی دوست ندارد با حضور بر سر صندوق های رأی ریاست جمهوری حکومت اسلامی، خودش را به سیاهی لشکر این حکومت جانی تبدیل کند!

در حالی که مجموعه نیروهای اصول گرا در ساختار حکومت اسلامی، در جریان انتخابات مناقشه برانگیز ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸، به طور کامل و با صراحت این خواست خود را بروز دادند که باید هر تفکر منتقد و معترض به ساختار سیاسی، حتی اگر نیروهای وفادار به آیت الله خمینی هم باشند، باید از قطار فرسوده حکومت اسلامی پیاده شوند در واقع تلاش آن ها و در رأس همه، آیت الله خامنه ای، برای یک دست کردن حکومت بود. در این راستا، حتی به خانه برخی از مراجع تقلید شیعه چون آیت الله یوسفعلی صانعی و سید محمد دستغیب رفت تا آن ها را نیز با خود هم گام کند اما موفق نشد.

در واقع از فردای روز ۲۲ خرداد [جوزا] ۱۳۸۸ اصول گرایان با وجود تفاوت های درونی خود، افراد و فرقه هائی که منتقد یا اصلاح طلب بودند و یا رهبری آیت الله خامنه ای و ولایت فقیه را دست کم مشروط می خواستند، خانه نشین کردند و برخی ها نیز زندانی و حتی یاران نزدیک امام خمینی، یعنی موسوی و کروبی را نیز جیب خانگی نمودند.

به این ترتیب، برای نخستین بار پس از مرگ خمینی، موضوع یک دست شدن حکومت با صراحت و بدون تعارف و آشکار از سوی شخص رهبر مطرح شد و سریع هم شکست خورد. بنابراین، «یک دست سازی حاکمیت»، طرحی بود که در دو دوره انتخابات ریاست جمهوری، یعنی در سال ۱۳۸۴ و انتخابات سال ۱۳۸۸ از سوی مراکز قدرت حکومت و با کمک بازوی نظارتی آن بر انتخابات، یعنی «شورای نگهبان» دنبال شد. اما اکنون شکاف در درون خود اصول گرایان حاکم، به سادگی نشان می دهد که یک دست کردن حکومت یک رؤیای باطلی است. بی شک خامنه ای هم این را می داند اما او حاضر به تقسیم قدرت با دیگران نیست.

اکنون وضعیت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ایران، به جایی رسیده است که خدا، پیامبران، امامان و امام زمان غایب و روحانیون و عناصر و جناح های رنگارنگ حکومتی نیز همه با هم در بارگاه خلیفه مسلمین سیدعلی خامنه ای در تهران دور هم جمع شوند و لحظه به لحظه مردم را به «عذاب الهی»، «ظهور امام زمان» و «قتل عام»

تهدید کنند باز هم موفق نخواهند شد خود را از بن بست‌ی که گیر کرده اند رها سازند و به بقای حکومت خود ادامه دهند. تا چه برسد از رفسنجانی و خاتمی و مشائی و ولایتی و روحانی و همه جناح های رنگارنگ حکومتی گرفته تا همه طرفداران شان در درون اپوزیسیون به اصطلاح ملی - مذهبی، جبهه ملی، نهضت آزادی، طیف توده ئی - اکثریتی، طیف های مختلف جمهوری خواهان و با موج تبلیغاتی رسانه های فارسی زبان بورژوازی بین المللی چون رادیو و تلویزیون و سایت بی بی سی، رادیو فردا و تلویزیون دولتی امریکا، دویچه وله، رادیو فرانسه و عناصر و سخن گویان جناح سبز حکومت اسلامی در خارج کشور، حکومت اسلامی را از خطر فروپاشی و نفرت عمومی مردم نجات دهند!

همه جناح های حکومت اسلامی، چه آن هائی که در سی و چهار سال گذشته به بارگاه اسلام و امام خمینی و امام خامنه ای دخیل بسته اند و چه آن هائی که از این بارگاه رانده شده و یا در حاشیه قرار گرفته اند نه تنها هیچ کدام شان کارنامه مثبتی در نزد مردم ندارند، بلکه دست همه آنها، به خون ده ها هزار انسان بی گناه و مبارزه آلوده است. و هم چنین با سیاست های اقتصادی جنایت کارانه خود، فقر و فلاکت اقتصادی فاجعه باری را نیز به اکثریت شهروندان ایرانی تحمیل کرده اند.

یک مسأله مهم دیگر، این است که در این روزها، کاندیداهای ریاست جمهوری حکومت اسلامی، در راستای تبلیغات خود، حتی با تزویر و ریاکاری راه افتاده اند تا از موقعیت و پایگاه اجتماعی برخی از چهره های شناخته شده فرهنگی و هنری به عنوان پیشبرد اهداف خود هم چون ابزار سوء استفاده کنند. نامه تکان دهنده آقای انتظامی، که در پائین همین مطلب می توانید آن را مطالعه کنید یک نمونه آشکار از این نوع سوء استفاده هاست. ایشان بهتر می داند که حکومت اسلامی، به ویژه در هشت سال اخیر ریاست جمهوری احمدی نژاد و معاون او مشائی، عرصه های فرهنگی و هنری جامعه از جمله خانه سینما را بیش از پیش نابود کرده اند. بنابراین، فرهنگیان و هنرمندان ما، به ناچار باید مواظب باشند که موقعیت و حیثیت شان توسط این جانپان حکومت اسلامی خدشه دار نشود.

حکومت اسلامی، از همان روزهای به قدرت رسیدنش، از جمله روشنفکران و نویسندگان و هنرمندان آزادیخواه مترقی و پیشرو، سکولار و سوسیالیست را مورد تهدید و تعقیب قرار داده و به زبان شان قفل زده و قلم شان را شکسته و تعدادی را نیز در داخل و خارج کشور ترور کرده و یا در زندان ها کشته است. برای نمونه سعید سلطانپور را در سال شصت که همه عناصر و جناح های حکومت اسلامی در یک صف متحد و با تمام قدرت آخرین دستاوردهای انقلاب ۵۷ را سرکوب می کردند و آدم می کشتند، اعدام کردند. جنازه مثله شده مختاری و پوینده این دو عضو فعال و سرشناس هیأت جمع مشورتی کانون نویسندگان را در آذر ماه [قوس] سال ۱۳۷۷، در بیابان های کلان شهر تهران کشف کردند، دوره ای که اصلاح طلبان حکومتی هم ریاست جمهوری (محمد خاتمی) و هم مجلس (مهدی کروبی رئیس مجلس شورای اسلامی) و غیره را در اختیار داشتند؛ قبل از آن نیز در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی، سعیدی سیرجانی در زندان به قتل رسیده بود؛ مأمورین امنیتی تلاش کرده بودند اتوبوس تعدادی از نویسندگان و شعرای ایرانی را که عازم ارمنستان بودند به قعر دره بفرستند اما موفق نشده بودند. زیرا راننده اتوبوس که مأمور امنیتی بود زودتر به بیرون پریده بود و هم یکی از نویسندگان سریع تررمز ماشین را گرفته بود ... بیانیه ۱۲۴ نویسنده تحت عنوان «ما نویسنده ایم» در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی منتشر شد همه آن ها، زیر نظر وزارت اطلاعات قرار گرفتند و مجبور به ترک کشور شدند و یا مانند محمدجعفر پوینده که دست اندرکار انتشار این بیانیه بود را ترور کردند. ... در واقع حکومت اسلامی ایران، همه عرصه های فرهنگی، هنری و اجتماعی آزادی خواهانه و انسان دوستانه را در ایران، نابود کرده است.

در چنین شرایطی، تأکید بر سرنگونی کلیت حکومت اسلامی نه با جنگ و دخالت دولت های خارجی چون ناتو و غیره، بلکه با قدرت و همبستگی کارگران، زنان، دانش جویان و جوانان، روشنفکران و هنرمندان برابری طلب و آزادیخواه و عدالت جو و همه مردم آزاده یک شرط اساسی و مهم است. به عبارت دیگر، هرگونه نزدیکی به جناح بندی های درون حکومت اسلامی، و حمایت مستقیم و غیرمستقیم از نمایش انتخابات و کاندیداهای ریاست جمهوری این حکومت، به بقای حکومت اسلامی یاری می رساند و عملاً چشم بستن بر تداوم سرکوب و سانسور، شکنجه و اعدام، گسترش فقر و فلاکت های اقتصادی و اجتماعی در جامعه ایران است.

اکنون که کم تر از یک ماه به نمایش انتخابات ریاست جمهوری حکومت اسلامی، باقی نمانده است فرصت خوبی ست که طبقات و اقشار و گروه های مختلف مردمی که مخالف حکومت اسلامی و ایدئولوژی ارتجاعی آن اند و افکار ساختن یک جامعه آزاد و برابر و انسانی و مرفه را در ایران در سر دارند در تبال نظر و مشورت با همدیگر ابتکارات مختلف خود را مورد بحث و بررسی قرار دهند؛ به تجارب جامعه مان در گذشته مانند تجربه انقلاب ۵۷، وقایع ۸۸ و هم چنین اعتراضات مردمی در کشورهای منطقه و اروپا و امریکا توجه کنند تا در روز انتخابات که رسانه های داخلی و بین المللی به مسایل ایران تمرکز بیشتری خواهند داد استفاده کنند و صدای اعتراض و دادخواهی و رزمندگی خود را به گوش جهانیان برسانند.

شاید روز ۲۴ خرداد، روزی که نمایش انتخاباتی در جریان است بخشی از مردم در خانه هایشان بمانند تا به سیاهی لشکر حکومت در خیابان ها و پای صندوق های رأی تبدیل نشوند؛ شاید بخشی از جوانان در گروه های مختلف در نقاط مختلف شهرها، دست به اعتراضات موضعی و محدود بزنند؛ شاید برخی به بهانه رأی دادن به صندوق های رأی نزدیک شوند و آن ها را بر هم بریزند و با دادن شعارهایی علیه کلیت حکومت و طرح مطالبات عمومی مردم، آن ها را از رأی دادن منصرف سازند و به صف خود بکشانند؛ شاید برخی دانشجویان در خوابگاه و یا در مقابل دانشکده ها، یا دانش آموزان در مقابل مدارس تجمع کنند و با سر دادن شعارهایی در جهت آزادی و برابری و رفاه عمومی، بر مطالبات خود مانند آزادی تشکل ها و نشریات و سمینارهای مستقل دانشجویی و دانش آموزی، خروج نیروهای سرکوبگر حکومتی از محیط های آموزشی کشور، لغو سانسور، شکنجه و اعدام، آزادی همه زندانیان سیاسی و اجتماعی و...، تأکید ورزند و توجه افکار عمومی و رسانه ها را به این خواسته های خود جلب کنند؛ شاید بسیاری از کارگران دم در کارخانه ها و کارگاه ها و یا جاهای مناسب و مربوط دیگر، دست به تجمع اعتراضی بزنند و مطالبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود، از جمله پرداخت سریع دستمزدهای معوقه و تعیین سطح دستمزدهای متناسب با تورم و گرانی واقعی و غیره را طرح کنند؛ یا گروه هایی از فعالان کارگری، دانشجویی، زنان، روشنفکران و هنرمندان با شعارهای مستقل خود در نقاطی از شهرها دست به راه پیمایی های محدود و موضعی بزنند؛ حرکتی که در همین ۱۱ اردیبهشت امسال، یعنی روز جهانی کارگر در شهر سنندج تجربه شد و حرکت تازه و بسیار موفقی بود. با وجود این که چندین روز به اول ماه می مانده همه نیروهای سرکوبگر حکومتی در شهرهای کردستان، به ویژه در سطح شهر سنندج به حال آماده باش درآمده بودند با این وجود تعدادی از فعالان کارگری و اجتماعی شهر با باندرول های قرمز خود و با سر دادن شعارهایی در زمان محدود و تعیین شده ای که قطعنامه خود را نیز قرائت کنند دست به راه پیمایی زدند و تا رسیدن نیروهای سرکوب متفرق شدند به طوری که مقامات و مسئولین و نیروهای سرکوبگر حکومت را دچار شوک کردند؛ فلم تظاهرات موضعی و جسورانه و تحسن برانگیز روز اول ماه می امسال سنندج، در یوتیوب، سایت های اینترنتی، فیس بوک و توییتر، قابل دسترسی است؛ یا زنان کارگر، خانه دار، بی کاران و همه نیروهای برابری طلب در محلات تجمع کنند و به لغو حجاب

اجباری، لغو قوانین مذهبی و مردسالار زن ستیز و آزادی ستیز، هم چنین تأمین امنیت و اشتغال زنان تأکید ورزند؛ شاید در جاهانی فعالان حقوق کودکان کار و خیابانی، این کودکان را به خیابان ها بیاورند و بر لغو کار کودک و تأمین تحصیل آموزش و بهداشت رایگان و تأمین زندگی آن ها، انگشت بگذارند؛ شاید در استان های کشور که زبان مادری شان ممنوع است جمععاتی شکل گیرد و در شعار های خود بر آزادی زبان های مادری در سراسر ایران و به حقوق برابر همه شهروندان بدون در نظر گرفتن ملیت و جنسیت و باورهایشان از حقوق برابر برخوردار گردند تمرکز بیش تری دهند؛ در همین روز، شاید فعالان محیط زیست، جمععاتی را در جهت رسیدگی جدی به مرگ دریاچه ارومیه و تالاب ها و جنگل های سراسر کشور و هوای آلوده تهران و دیگر شهرها سازمان دهی کنند؛ شاید بخشی از فعالان جنبش های اجتماعی ایران، گروه هائی از شهروندان و پناه جویان افغان مقیم ایران، به ویژه کودکانی که یکی از والدین آن ها افغان است و اداره ثبت احوال حکومت اسلامی برای آن ها، شناسنامه صادر نمی کند و از حق کودکی و شهروندی محروم اند، به خیابان ها روی بیاورند و اخراج آن ها از ایران و کشتن کارگران مهاجر افغان در مزره های ایران و افغانستان توسط مرزداران حکومت اسلامی را شدیداً محکوم کنند و به حمایت از حق شهروندی افغان های مقیم ایران و برخورداری پناه جویان از حق پناهندگی برخیزند؛ و... بنابراین، روز انتخابات ریاست جمهوری حکومت اسلامی را با بهره گیری از ابتکارات و روش های مختلف، به روز اعتراض عمومی تبدیل کنیم!

در یک کلام، آن چه که در بالا اشاره شد نه امر و نهی به مردم است و نه عدم شناخت از جامعه ایران و سرکوب های وحشیانه حکومت. به عکس طرح سوال و ابتکاراتی است که می توان از آن ها و یا هر ابتکار دیگری که به ویژه نیروی پرانرژی و با جسارت جوان کشور، که نمونه های فراوانی از آن ها را در انقلاب ۵۷ مردم ایران، و اعتراضات ۸۸ به بهانه تقلب در انتخابات ریاست جمهوری دیده و شنیده و تجربه کرده ایم. در انقلاب ۵۷، هنگامی که نیروهای سرکوبگر حکومت پهلوی، با مقاومت تحسین برانگیز مردمی روبه رو می شدند بسیاری از رده های پائین آن ها، یعنی درجه داران و سربازان و افسران وظیفه و یا جوان، نه تنها از شلیک به سوی مردم معترض خودداری می کردند، بلکه با سلاح خود به صف مخالفان می پیوستند و لوله تفنگ خود را نیز به سوی نیروهای سرکوبگر حکومتی می گرفتند. در همین سال ۸۸، در فلم های مختلف اعتراضات مردمی می دیدیم که نیروهای ضدشورش و انتظامی و سپاه و بسیج و دیگر نیروهای آدم کش تا دندان مسلح حکومت اسلامی، با مقاومت و حتی تهاجم جوانانی که تنها سلاح شان شعار و سنگ و چوب بود روبه رو می شدند چگونه پا به فرار می گذاشتند و چگونه آن هائی که به دست مردم می افتادند مورد خشونت قرار نمی گرفتند. بنابراین، این فرصت تاریخی را نباید از دست بدهیم و روز انتخابات ریاست جمهوری حکومت اسلامی را به طرح شعارها و مطالبات به حق و عادلانه آزادی خواهانه و برابری طلبانه و عدالت جویانه تبدیل کنیم و از همین روز جرقه صف بندی جدید طبقاتی سیاسی و اجتماعی خود را در مقابل حکومت اسلامی و کلیه نیروهای سرکوبگر و استثمارگر به وجود آوریم و خود را برای دست زدن به پیکار پیگیر و مداوم و اقدامات سرنوشت ساز تاریخی آماده نماییم!

نهایتاً شرکت در انتخابات حکومت اسلامی، یعنی میدان دادن به ادامه اهداف ارتجاعی و سیاست های وحشیانه و غیرانسانی حکومت اسلامی است. پس بزرگ ترین ستراتژی بر پائی یک جامعه نوین، که به همه آزادی های فردی و جمعی، برابری و آزادی، عدالت اجتماعی منجر شود اولین شرطش سرنگونی کلیت حکومت اسلامی است تا به معنای واقعی فضای آزادی در ایران، برای انتخابات آزاد ایجاد شود.

* ضمیمه:

پروردگارا کمک کن بتوانم حرف دلم را بزنم...

برای مردم سرزمینم...

من عزت الله انتظامی هستم.

برای مثال، در روزهای اخیر عکسی از عزت الله انتظامی، این چهره سرشناس و قدیمی عرصه هنری جامعه ایران، در رسانه ها منتشر شده است که وی در میان احمدی نژاد و مشائی نشسته است!

پس از این ماجرا، خود آقای عزت الله انتظامی، طی نامه سرگشاده ای خطاب به مردم ایران نوشته است:

«شنبه ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۹۲ ساعت ۳ بعدازظهر بود که از دفتر ریاست جمهوری به من اطلاع دادند «آماده باشید ماشین می آید دنبال تان.» خوشحال شدم. ماه ها برای ثبت بنیاد دویده بودم. چند روز قبل از مراسم اعطا نشان درجه یک هنری در بهمن ماه [دلو] ۱۳۹۱ (که به علت بیماری نتوانستم در مراسم شرکت کنم) ما چند هنرمند منتخب را به دفتر ریاست جمهوری دعوت کردند تا از مزایای مادی و معنوی این نشان با خبرمان کنند. آن جا درخواست بنیاد فرهنگی و هنری را مطرح کردم. چند روز بعد آقای رئیس جمهور نامه فوری زدند به وزراء مربوطه فرهنگ و ارشاد و کار... مدتی گذشت... نتیجه ای حاصل نشد.

ناچار فکر کردم دست به دامن آقای مهندس مشائی شوم. هفته قبل به ایشان پیغام داده بودم که واجب العرضم و برای مذاکرات باید خدمت برسم. فوراً لباس پوشیدم. چیزی نگذشته بود که خبر دادند ماشین آمده. با سرعت رفتم پائین. شخصی که در مسیر مرتب با بی سیم صحبت می کرد به کسی که آن طرف خط بود گفت «بله ایشان آمدند.» حرکت کردیم.

راننده چراغ گردان قرمز رنگ را بالای ماشین قرار داد، با سرعت خیابان ها را طی می کرد و شخص بی سیم به دست هم مرتب خبر می داد که ما کجا هستیم و کی می رسیم. من جلوی ماشین پهلوی راننده نشسته بودم. مردم با حیرت نگاه می کردند که مرا با این ماشین و با این سرعت کجا می برند! نزدیک کاخ ریاست جمهوری با بی سیم شماره، رنگ ماشین و اسم سرنشینان را گفتند تا برای ورود هماهنگ شود.

دستور دادند از درب خیابان ولی عصر داخل شویم. به جلوی ساختمان رسیدیم. محوطه پر از مردهای پیر و جوان و پولیس بود. مرا پیاده و بلافاصله سوار ماشین دیگری کردند. مدارک و اسناد موزه قیطریه و بنیاد را با خودم برده بودم، حتی برای آقای بی سیم به دست هم مطالب خودم را تعریف کردم. خیلی با محبت گفت «چیزی نیست. انشاءالله همین امروز تمام می شود.» ناگهان آقای مشائی سمت ماشین ما آمد شیشه ماشین را پائین کشیدم و گفتم مختصر عرضی دارم که به کمک شما احتیاج است. گفت با ما بیائید همین امروز انجام می دهم.

آقای مشائی سوار ماشین بزرگ سفید رنگی شد و ما بلافاصله پشت سر او حرکت کردیم. بالاخره بنیاد داشت ثبت می شد... دوندگی هایم به نتیجه می رسید و نگرانی هایم رفع می شد... «بنیاد فرهنگی و هنری عزت الله انتظامی»... ناگهان دیدم میدان فاطمی هستم... گلدسته های مسجد نور... ماشین با سرعت جلوی یک درب آهنین ایستاد. تازه فهمیدم این جا وزارت کشور است! همه جا پر از پولیس بود. ماشین آقای مشائی جلوتر رفت.

به محوطه که رسیدیم من را از راهروهای طولانی بردند... به جایی رسیدیم که مملو از جمعیت بود. آقای رئیس جمهور و مشائی و عده ای دیگر، همه آن جا بودند. مرد جوانی آمد و مرا همراه خودش باز به راهروهای تو در تو دیگری برد. واقعا خسته شده بودم... مجبور بودم با عصا پا به پای او راه بروم. به سالن بزرگی رسیدیم. آن جا یک صندلی سه نفره فلزی آبی رنگ دیدم خودم را به آن رساندم و روی صندلی وسط نشستم. مرد جوان همراهم گفت باید برویم جلوتر. گفتم نمی توانم از این جا تکان بخورم. به هرحال او رفت و مرا تنها گذاشت. نمی دانستم آن جا چه خبر است فقط پر از سر و صدا و آدم های جورواجور بود... کمی گذشت... درب سالن ناگهان باز شد و جمعیت حمله کرد داخل. صندلی که من روی آن نشسته بودم یک وری شد و به زمین افتادم. فقط سعی می کردم به زحمت پاهای جراحی شده ام را حفظ کنم که لگد نخورند و زیر دست و پا له نشوم. با داد و فریاد من بالاخره دو سه نفر به دادم رسیدند. صندلی را درست کردند و من را روی آن نشانند.

جمعیت به داخل سالن هجوم برد. حیران مانده بودم چه کار کنم؟ ناگهان دیدم آقای مشائی و آقای رئیس جمهور و چند نفر دیگر که همراه آن ها بودند از روبه رو به طرف من می آیند. آقای مشائی طرف چپ من و آقای رئیس جمهور طرف راست من نشستند. ناگهان اطراف مان پر شد از دوربین های عکاسی. آقای مشائی گفت «چی شده؟ یه خرده شاد باشین!» من حرفی نداشتم که بزنم. عکاس ها تند و تند عکس می گرفتند. عکس شان را که گرفتند محل را ترک کردند و من باز همان جا بهت زده وسط آن صندلی سه نفره تنها ماندم. مرد جوان که آمد مرا ببرد خانه گفتم چه شد؟ گفت «امروز که دیگه نمی شه بعدا انشاءالله اوراق و براتون میاریم»...

مردم سرزمینم!

من برای شما همیشه همان عزتم، همانی که از سیزده سالگی در تماشاخانه های لاله زار با تشویق های شما بزرگ شده ام... همانی که همراه شما با درد های ایران بسیار گریسته ام و با شادی هایش لبخند ها زده ام... برای شما من همیشه همان عزتم... بچه ای از سنگلج... بنیاد فرهنگی و هنری یادگاری است از من برای جوانان و مردم سرزمینم... آرزو منم این میراث ماندگار را همراه شما بنا کنم...

منبع: سایت دیدگاه